



شرحی بر «آئین نامه شوراهای حل اختلاف»

نوشته: دکتر علیرضا آذربایجانی
عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

و

وکیل پایه یک دادگستری

ماده ۱۸۹ از قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران اشعار می دارد: «به منظور کاهش مراجعات مردم به محاکم قضائی و در راستای توسعه مشارکت های مردمی، رفع اختلافات محلی و نیز حل و فصل اموری که ماهیت قضائی ندارد و یا ماهیت قضائی آن از پیچیدگی کمتری برخوردار است به شوراهای حل اختلاف واگذار می گردد حدود وظایف و اختیارات این شوراهای، ترکیب و نحوه انتخاب اعضای آن بر اساس آئین نامه ای خواهد بود که به پیشنهاد وزیر دادگستری و تصویب هیأت وزیران و به تأیید رئیس قوه قضائیه می رسد.»

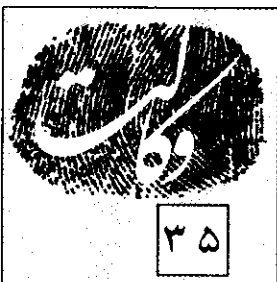
آئین نامه اجرائی ماده مذکور در ۲۳ ماده، شهریور ماه سال جاری تنظیم و به تصویب رئیس قوه قضائیه رسید که با توجه به مفاد مواد آن و تطبیق با سایر قوانین و مقررات نکاتی را متذکر می گردد.

تاریخچه: سابقه تاریخی شوراهای حل اختلاف مربوط به قانون تشکیل خانه انصاف در ۱۳۴۳/۳/۱۵ می باشد که در سال ۱۳۴۷ نیز بعضی از مواد آن اصلاح گردید.

به موجب قانون مذکور این مراجع تشکیل و در مواردی که مهم ترین آنها رسیدگی به اختلافات مدنی بین طرفین و در موارد جزائی منحصر به امور خلافی بود صلاحیت رسیدگی و صدور رأی داشتند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی صرف نظر از تأسیس سازمان تعزیرات حکومتی و . . . دادگستری تنها مرجع حل اختلاف بین افراد بود تا این که آئین نامه شوراهای حل اختلاف به تصویب رسید و در مواردی نیز در طی ماه گذشته مقدمات تشکیل آن فراهم گردید و با توجه به تأکید قوه قضائیه بر تسریع در تشکیل آن و مشکلاتی که احتمال تحقق آن قریب به یقین خواهد بود و ارتباط صلاحیتی این شوراهای با مراجع قضائی به تریب ذیل توضیح داده می شود:

۱- ماده ۱۸۹ از قانون برنامه سوم توسعه مغایر با اصول ۹-۱۵۶ قانون اساسی است زیرا آنچه که از مجموع اصول مذکور استنباط می گردد صلاحیت قوه قضائیه منحصر به مواردی است که دارای ماهیت قضائی در مفهوم عام است ولی چنانچه به مفاد ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه توجه گردد در بخشی از آن اشاره گردیده: (حل و فصل اموری که ماهیت قضائی ندارد و . . . به شوراهای حل اختلاف ارجاع می گردد.) بنابراین با توجه به



**مشاور در کنار شوراهای حل اختلاف
دارای حق خاصی شبیه حق و تو می باشد
که همه چیز در نهایت به موافقت و یا
مخالفت مشاور ختم خواهد شد**

صلاحیت قوه قضائیه در موارد قضائی ارجاع آنچه که دارای ماهیت غیرقضائی است به قوه قضائیه انطباقی با اصول ۹-۱۵۶ قانون اساسی نخواهد داشت .

۲- صلاحیت شوراهای حل اختلاف در دعاوی مدنی و کیفری در ماده هفتم تعیین گردیده است . یکی از مواردی که در صلاحیت این شورا

قرار گرفته است مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم است که تا نصاب ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال قابل رسیدگی در شوراهاست .

سؤالی که در این رابطه مطرح می گردد این است که آیا احکام کیفری صادره توسط محاکم قضائی در خصوص محکومیت متهمین دارای اعتبار مطلق برای شوراها هستند یا نه؟ به عبارتی دیگر آیا شوراهای حل اختلاف مکلفند اصل اتهام و انتساب آن به محکوم را مفروض تلقی نموده و صرفاً مبادرت به تعیین ضرر و زیان نمایند و یا این که حق ورود به ماهیت ادعا را نیز دارند؟ هر چند به نظر می رسد با اتخاذ ملاک از مراجع قضائی باید احکام کیفری مقدم الصدور را دارای اعتبار مطلق نسبت به رسیدگی های بعدی در شوراهای حل اختلاف بدانیم مع هذا این مسأله می تواند از مواردی باشد که به دلیل ابهام در متن ماده منجر به ایجاد مشکلاتی در روند کار هیأت ها گردد . در بند دوم قسمت الف ماده هفتم آئین نامه ، دعاوی خلع ید از اموال غیر منقول مطلقاً و بدون رعایت حدنصاب در صلاحیت این شوراها قرار گرفته است .

اعطاء صلاحیت مطلق در مورد دعاوی خلع ید به دو دلیل مورد ایراد است زیرا اولاً : پذیرش صلاحیتی در این حد برای شوراهای حل اختلاف که در ادامه با کیفیت انتخاب اعضاء آن آشنا خواهیم شد صحیح نمی باشد و ثانیاً : با توجه به این که در ماده دهم آئین نامه قید گردیده که رسیدگی در شوراها مجانی است نتیجتاً دولت در رسیدگی به این دعاوی از بخش قابل توجهی از درآمدهای خود محروم می گردد .

توضیح این که دولت در گذشته در جهت اخذ هزینه واقعی دعاوی خلع ید ابتدا با درج در قانون بودجه سنواتی در سال ۱۳۷۲ و سپس با تصویب قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین در سال ۱۳۷۳ از نظر هزینه دادرسی با توجه به ارزش معاملاتی املاک در هر منطقه و بدون توجه به تقویم خواهان مبادرت به اخذ هزینه دادرسی به میزان ۲٪ از ارزش تعیین شده می نماید که با توجه به مجانی بودن رسیدگی در شوراها می تواند دولت را از این بخش از درآمد خود بی بهره سازد .

- صلاحیت رسیدگی به امور جزائی در مواردی که مجازات قانونی آن کمتر از ۹۱ روز حبس باشد برای این شوراها صلاحیت زیادی است و ضروری است هر چه زودتر در این قسمت از آئین نامه امعان نظر گردد .

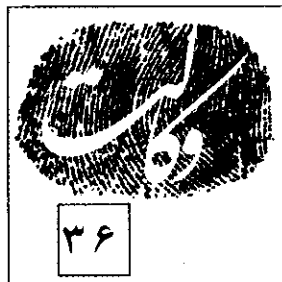
زیرا معلوم نیست بدون توجه به اصول مسلم حقوقی که به طور طبیعی برای اکثریت اعضاء این شوراها غریب خواهد بود چگونه این گونه جرائم که تعداد آنها نیز زیاد می باشد رسیدگی و به حکم خواهد رسید .

۳- صلاحیت انحصاری و یا موازی شوراهای حل اختلاف با مراجع قضائی دادگستری از دیگر نکات مهم این آئین نامه است . به عبارت دیگر این مسئله مطرح می گردد که آیا در مواردی که برای شورا تعیین صلاحیت گردیده و حداقل در حوزه هایی که شوراها تشکیل شده اند آیا دادگستری نیز به صورت هم عرض صلاحیت رسیدگی دارد و یا این که در مکان هایی که شوراها تشکیل شده اند و در موارد تعیین شده صلاحیتی از مراجع قضائی سلب صلاحیت گردیده است؟

به نظر می رسد در حوزه هایی که شوراهای حل اختلاف تشکیل گردیده است دادگاه های دادگستری صلاحیت رسیدگی به آنچه که در صلاحیت شورا است را در نظر اولیه ندارند زیرا :

اولاً- در بند چهارم از ماده یکم آئین نامه تأکید می نماید :

(تا وقتی که شورا در محلی تشکیل نشده و یا شروع به کار نکرده است و یا به هر علت تعطیل و یا منحل شده



باشد رسیدگی به امور مربوطه به صلاحیت شورا کماکان با مراجع قضائی مربوط خواهد بود).
با توجه به مفهوم مخالف این بند باید پذیرفت که در حوزه‌هایی که شورا تشکیل گردیده است و فعالیت می‌نماید مراجع قضائی صلاحیت رسیدگی را نخواهند داشت.

ثانیاً- تبصره دوم از ماده هفتم آئین‌نامه نیز اشعار می‌دارد:
(رسیدگی به پرونده‌هایی که قبل از تشکیل شورا در دادگاه‌ها مطرح شده است به عهده همان دادگاه‌ها است).
با توجه به مفهوم مخالف این تبصره باید گفت که رسیدگی به پرونده‌هایی که بعد از تشکیل شوراها مطرح می‌گردد و در حد صلاحیت تعیین شده است در صلاحیت انحصاری شوراهاست و بنابراین نتیجه نهائی مأخوذه از موارد استنادی مذکور نفی صلاحیت مراجع قضائی در مواردی است که شوراها صلاحیت رسیدگی داشته و در آن حوزه‌ها تشکیل شده باشند.

علی‌رغم آنچه که گفته شد و در نظر دیگر باید گفت با توجه به مواد دوم و سوم قانون آئین دادرسی مدنی چون دادگستری مرجع عمومی رسیدگی به تظلمات است تعیین صلاحیت برای شوراهای حل اختلاف نفی صلاحیت از دادگاه‌ها ننموده و محاکم قضائی در مواردی که در حوزه‌های آنها شوراهای حل اختلاف تشکیل شده باشند نیز در محدوده صلاحیت شورا می‌توانند رسیدگی و حکم صادر نموده و در واقع اگر غیر از این نمایند عمل آنها مغایر اصل ۱۶۷ قانون اساسی و مواد دوم و سوم قانون آئین دادرسی مدنی است، ضمن آن که اصولاً آئین‌نامه نمی‌تواند محدوده صلاحیت تعیین شده برای محاکم را که توسط قانون تعیین گردیده محدود و یا توسعه دهد.

بدیهی است استفاده از عرف قضائی مسلم و رأی وحدت رویه قضائی قبلی در خصوص استصحاب صلاحیت محاکم قضائی نسبت به اجراء مفاد اسناد رسمی در مواردی که دوائر اجرائی ثبت به موجب آئین‌نامه اجراء اسناد رسمی سال ۱۳۵۵ صلاحیت رسیدگی و اجرائی دارند تقویت کننده این نظر می‌باشد.

۴- ماده دوم آئین‌نامه گردیده است که عضویت در شوراها افتخاری است.

هر چند که در ذیل آن امکان پرداخت پاداش به اعضاء درج گردیده است ولی مفاد این ماده از دو جهت قابل امعان نظر است.

اگر منظور از تعیین و پرداخت پاداش انجام این کار به صورت مستمر باشد در واقع تغییر لفظی است بدون این که تفاوتی در ماهیت باشد و اگر منظور این است که واقعاً خدمات در این شوراها مجانی باشد به طور قطع زمینه تخلف و ارتباط غیر منطقی اعضاء شوراها با

اصحاب دعوی را جهت جبران هزینه‌های خدمات ایجاد خواهد کرد که این مسئله از منظور قانونگذار دور بوده، ضمن آن که قانونگذار در سال ۱۳۷۰ در زمان تدوین قانون بخش تعاون اقتصاد جمهوری اسلامی ایران مسئله مجانی بودن خدمات را برای اعضاء هیأت مدیره شرکت‌های تعاونی امتحان کرد و بعد که با مشکلات اجرائی آن مواجه شد در قانون اصلاح قانون تعاون مصوب سال ۱۳۷۷ این بخش از قانون را اصلاح کرد.

۵- اعضاء شورا سه نفر می‌باشند که دو نفر آنها توسط قوه قضائیه و شورای شهر تعیین و نفر سوم نیز معتمد محلی می‌باشد که توسط هأتی خاص و برای سه سال تعیین می‌گردد.

از جمله شرایط لازم برای اعضاء، دارا بودن سواد کافی و آشنایی نسبی به موازین فقهی و

تاکید بر عدم تبعیت از تشریفات قانون

آئین دادرسی مبهم و قابل تفاسیر

مختلفی می‌باشد که در آینده نزدیک

می‌تواند مراجع قضائی را در رسیدگی

تجدیدنظر به آراء شوراها دچار مشکلات

مضاعفی نماید کما این که اصولاً مفهوم

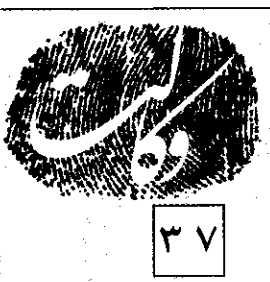
عدم تبعیت از تشریفات قانون آئین

دادرسی که در مواردی مثل ماده ۱۷۷

قانون آئین دادرسی مدنی استعمال

گردیده است قابلیت تفاسیر مختلفی را

خواهد داشت



اعطاء صلاحیت مطلق در مورد دعاوی خلع ید به دو دلیل مورد ایراد است زیرا اولاً پذیرش صلاحیتی در این حد برای شوراهای حل اختلاف که در ادامه با کیفیت انتخاب اعضاء آن آشنا خواهیم شد صحیح نمی باشد و ثانیاً با توجه به این که در ماده دهم آئین نامه قید گردیده که رسیدگی در شوراها مجانی است نتیجتاً دولت در رسیدگی به این دعاوی از بخش قابل توجهی از درآمدهای خود محروم می گردد

مقررات قانونی ذکر گردیده است. نظر به کلیت این بند بدون آن که چهارچوب و محدوده آن تعیین شده باشد، بیم این می باشد که افرادی بدون داشتن اطلاعات لازم صرفاً با استفاده از مفهوم قابل تفسیر سواد کافی و آشنایی نسبی بتوانند به عضویت این شوراها نائل گردند.

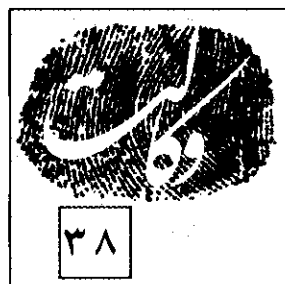
در ذیل این ماده برای فارغ التحصیلان رشته حقوق در شرایط مساوی اولویت قائل شده در حالی که با توجه به کثرت فارغ التحصیلان بیکار دانشکده های حقوق دولتی و غیرانتفاعی و آزاد مناسب تر بود که مشخصاً این اولویت به عنوان یک شرط دارای ضمانت اجرا تعیین می گردید و خلاف آن موکول به مواردی می شد که امکان جذب فارغ التحصیلان حقوق نباشد. بدیهی است با این وصف اقدام مذکور در راستای اهداف کلی نظام در ارتباط با ایجاد اشتغال که یکی از مستندات شورای نگهبان در ابقاء ماده ۱۸۷ بر نامه سوم و مخالفت های مستمر با مصوبات مجلس در این مورد نیز هست خواهد بود.

۶- در خصوص شروع به رسیدگی شورا در دعاوی مربوط به اموال غیر منقول از قاعده کلی محل وقوع مال غیر منقول تبعیت گردیده و لکن در دعاوی منقول در بند «ب» ماده هشتم صلاحیت شورا را منحصر به موردی کرده است که یا طرفین در آن حوزه ساکن باشند یا اگر در دو حوزه مختلف ساکن هستند برای رسیدگی در یکی از حوزه ها تراضی نمایند.

در آئین نامه مذکور از قاعده محل اقامت خواننده تبعیت نشده است و با توجه به این که در بسیاری از موارد در دعاوی اموال منقول طرفین اختلاف در حوزه های مختلف دو شورا ساکن می باشند و با توجه به این که اصولاً در زمان دعوی و اختلاف، تراضی طرفین به انتخاب یکی از حوزه ها نیز سخت می باشد نتیجتاً بسیاری از دعاوی منقول در حد نصاب شورا به دلیل اقامت طرفین در دو حوزه و عدم توافق بر رسیدگی در یکی از حوزه ها قابل رسیدگی نخواهد بود.

۷- در ماده نهم برای جانشینی عضوی که به دلیل ارتباط با اصحاب دعوی مشمول رد می گردد تصریح به عضو علی البدل نموده است در حالی که در هیچ یک از مواد آئین نامه معلوم نیست که اعضاء علی البدل چگونه تعیین می گردند و با توجه به این که هر یک از سه عضو این شورا توسط سه مرجع مختلف تعیین می گردد بنابراین برای تعیین عضو علی البدل باید پیش بینی کرد که هر یک از سه مرجع (قوه قضائیه، شورای شهر و کمیته خاص) علاوه بر تعیین عضو اصلی باید یک عضو علی البدل نیز انتخاب نماید، ضمن آن که به دلیل کوچکی مناطقی که قرار است این شوراها خدمت نمایند احتمال تحقق موارد رد به دلیل وابستگی اعضا و مترافین در حد قابل توجهی متصور خواهد بود.

۸- در ماده دهم تصریح گردیده است که رسیدگی در شورا تابع تشریفات آئین دادرسی مدنی نیست. با توجه به این که یکی از موارد مهم در رسیدگی ها مسئله کیفیت ابلاغ به اصحاب دعوی و حضور و یا عدم حضور آنها در هیأت رسیدگی و اساساً ضرورت تشکیل جلسه دادرسی و غیره می باشد همان گونه که در بند یکم از ماده ۱۶ تأکید بر ابلاغ راء به اصحاب دعوی گردیده است، تأکید بر عدم تبعیت از تشریفات قانون آئین دادرسی مبهم و قابل تفاسیر مختلفی می باشد که در آینده نزدیک می تواند مراجع قضائی را در رسیدگی تجدیدنظر به آراء شوراها دچار مشکلات مضاعفی نماید که اصولاً مفهوم عدم تبعیت از تشریفات قانون آئین دادرسی که در مواردی مثل ماده ۱۷۷ قانون آئین دادرسی مدنی استعمال گردیده است قابلیت تفاسیر مختلفی را خواهد داشت.



۹- یکی دیگر از مواد مهم و قابل بحث در این آئین نامه تعیین فردی به عنوان مشاور است. اصولاً نظر مشاور در سیستم اداری و قضائی از نظر ضمانت اجرا فرع بر نظر رئیس قرارداد و در نظام قضائی ما در مواردی مثل محاکم نظامی یک و یا دیوان عدالت اداری و یا محاکم خانواده که پیش بینی مشاور گردیده است نظر مشاور هیچ گونه الزامی را برای رئیس دادگاه ایجاد نمی کند.

در ماده ۱۳ آئین نامه جایگاهی رفیع برای مشاور تعیین گردیده است. به این شرح که آرای شورای حل اختلاف نزد مشاور ارسال می گردد و در صورتی که مشاور تصمیم شورا را از جهت صلاحیت و مقررات مذکور در آئین نامه و سایر قوانین مربوط صحیح تشخیص دهد دستور اجراء آن را حسب مورد به دفتر دادگاه محل یا نیروهای انتظامی صادر می نماید و در صورتی که در رسیدگی شورای حل اختلاف رعایت صلاحیت و یا سایر قوانین نشده باشد پرونده را برای رسیدگی به مرجع صلاحیت دار دادگستری ارسال می نماید.

مشاور در کنار شوراهای حل اختلاف دارای حق خاصی شبیه حق و تو می باشد که همه چیز در نهایت به موافقت و یا مخالفت مشاور ختم خواهد شد.

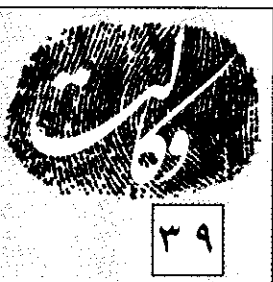
اگر مشاور بخواهد در راستای رسالتی که این آئین نامه برای او تعیین نموده است انجام وظیفه نماید کاری به مراتب سخت تر از قاضی یک دادگاه را به عهده خواهد داشت که تطبیق کلیه اقدامات انجام شده توسط اعضاء شورا با قوانین و مقررات آمره را انجام داده که تبعاً تحقق درگیری های حقوقی بین اعضاء شورا و مشاور در هر یک از این شوراها به وضوح قابل پیش بینی خواهد بود مگر آن که هر یک از این مشاورین در عمل اقدام نظارتی و تأییدی خود را کرده و عملاً تبدیل به امضاءکننده ای صوری گردند که قطعاً از هدف قانونگذار دور بوده و بهتر بود به جای این که در تعیین اعضاء با این گونه وسعت مقررات تنظیم گردیده و همه مسئولیت ها به عهده مشاور موکول شود از ابتدا فرد منصوب از طرف رئیس قوه قضائیه با صفات منظور شده برای مشاور در ماده ۱۳ تعیین می گردید تا در این صورت هم مبانی قانونی در رسیدگی ها اعمال می گردید و هم احتمال تحقق اختلافات بعدی بین اعضاء شورا و مشاور منتفی می گردید.

نکته دیگری که در این مورد واجد اهمیت است این که کیفیت ارسال پرونده توسط مشاور به مراجع قضائی چگونه و دارای چه تشریفات خواهد بود؟ آیا مشاور با درج این جمله: (که با نظر شورای حل اختلاف مخالفت) می تواند پرونده را به مرجع قضائی ارسال نماید یا باید دلایل مخالفت خود را نیز درج نماید؟ چنانچه دلایل مخالفت را نیز قید نماید آیا ارسال پرونده به مرجع قضائی مستلزم پرداخت هزینه دادرسی می باشد یا خیر؟ بدیهی است با توجه به الزامات مقررات فعلی آئین دادرسی مدنی باید هزینه دادرسی در این رابطه پرداخت گردد ولی چون بودجه و شرایط مالی این مسئله پیش بینی نگردیده است به طور قطع بخش جدیدی از سئوالات و مشکلات را در روند کار شوراها و ارتباط با مراجع قضائی ایجاد خواهد کرد.

۱۰- کیفیت رسیدگی نسبت به اعتراض به احکام شوراهای حل اختلاف، شیوه جدید قانونگذاری است. به این مفهوم که تجدیدنظرخواهی از آراء شوراها مشروط به این گردیده است که اکثریت اعضاء شورا با رسیدگی به اعتراض و تجدیدنظرخواهی موافق باشند و لزوم تجدیدنظرخواهی را درخواست نمایند.

در این مورد صرف نظر از این که تدوین کنندگان آئین نامه اعتراض و تجدیدنظر را مترادف با یکدیگر به کار برده اند، به عبارت

در خصوص شروع به رسیدگی شورا در دعاوی مربوط به اموال غیر منقول از قاعده کلی محل وقوع مال غیر منقول تبعیت گردیده و لکن در دعاوی منقول در بند ب ماده هشتم صلاحیت شورا را منحصر به موردی کرده است که یا طرفین در آن حوزه ساکن باشند و یا اگر در دو حوزه مختلف ساکن هستند برای رسیدگی در یکی از حوزه ها تراضی نمایند



**صلاحیت رسیدگی به امور
جزائی در مواردی که مجازات
قانونی آن کمتر از ۹۱ روز حبس
باشد برای این شوراها صلاحیت
زیادی است و ضروری است
هرچه زودتر در این قسمت از
آئین نامه امعان نظر گردد**

دیگر در صورتی آراء شورا قابل تجدیدنظر است که اکثریت
اعضاء صادرکننده رأی یعنی دو نفر از سه نفر با
تجدیدنظرخواهی موافقت نمایند .

در ماهیت امر به نظر می رسد این شرط عملاً به معنی
سلب حق تجدیدنظر نسبت به آراء شورا می باشد که با توجه
به صلاحیت نسبتاً قابل توجهی که برای اعضاء شورا در نظر
گرفته شده است به دور از منطق حقوقی می باشد .
در جای دیگری از ماده ۱۸ تأکید می نماید که رأی دادگاه
در مقام تجدیدنظر نسبت به آراء شورای حل اختلاف قطعی
است .

چنانچه این قطعیت را بپذیریم آیا با توجه به مفاد ماده دوم از قانون وظائف و اختیارات رئیس قوه قضائیه
مصوب ۱۳۷۸ قانون مذکور در این رابطه تخصیص خورده است؟

ماده دوم از قانون وظائف و اختیارات رئیس قوه قضائیه اشعار می دارد که هرگاه رئیس قوه قضائیه ضمن بازرسی ،
رأی را خلاف بین شرع تشخیص دهد آن را جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد . بنابراین این سؤال
همچنان باقی می ماند که مفهوم قطعیت مندرج در ماده ۱۸ آئین نامه به معنی تخصیصی به مفاد ماده دوم قانون
وظائف و اختیارات رئیس قوه قضائیه است یا این که رئیس قوه قضائیه وقتی اجازه دارد احکام قطعی و یا حتی نهائی
مراجع قضائی که کلیه موارد تجدیدنظر عادی و فوق العاده را طی کرده است مجدداً بررسی و جهت رسیدگی به
مرجع صالح ارجاع نماید . در این فرض نیز علی رغم درج قطعیت در ماده ۱۸ اجازه دارد پرونده را جهت رسیدگی
مجدد به مرجع صالح ارجاع نماید کما این که در مقام تردید در وجود و بقاء صلاحیت رئیس قوه قضائیه باید
دانست که آئین نامه ولو آن که به تصویب رئیس قوه قضائیه رسیده باشد نمی تواند مفاد اختیاراتی را که قانون مصوب
مجلس شورای اسلامی برای رئیس قوه قضائیه شناخته است محدود نماید ، و بنابراین باید منتظر سیل
تجدیدنظرخواهی های جدید به دائره نظارت و ارزشیابی قوه قضائیه باشیم .

۱۱- در ماده ۳ آئین نامه درج گردیده است که کارکنان اداری دبیرخانه توسط حوزه قضائیه مربوط آموزش های
لازم را خواهند دید .

آنچه که در تدوین این بند فراموش گردیده است آموزش لازم به اعضاء شورا است که با قیاس اولویت قبل از
اعضاء اداری باید با مقررات اولیه ماهوی و شکل دادرسی آشنا شوند ، و از طرف دیگر میزان و کیفیت آموزش هایی
که کارکنان اداری دبیرخانه های شورا باید بیابند نیز مجهول است و ضروری بود که در تنظیم آئین نامه حداقل
ضوابطی برای آموزش های مذکور تعیین می گردید .

۱۲- در ماده ۲۱ تعیین محل شوراها به عهده فرمانداری ها گذاشته شده است .

شاید در بدو امر و از جهت عملی چاره ای به جز انتخاب این روش وجود نداشته است . ولی برای کسانی که
زمانی به کار قضائی در شهرهای کوچک اشتغال داشته اند ثابت گردیده است که هرگونه وابستگی ولو غیر مستقیم به
صاحب منصبان اجرائی در ارتباط با تجهیز دادگستری ها چه تبعاتی را در ارتباط با حفظ استقلال بعدی مراجع
قضائی ایجاد نموده و بعضاً ادامه کار را برای قضات محترم شاغل در شهرستان های کوچک به دلیل توقعات مختلف
مرتبطین با قوه مجریه نموده است . بدیهی است تهیه و حفاظت محل تشکیل شورا که مهم ترین بخش مادی تشکیل
آن است توسط فرمانداری ها به طور قطع منجر به احاطه و تسلط قوای اجرائی حاکم بر آن مناطق بر روند فعالیت
شوراها در آینده خواهد بود . امید است با توجه به نکاتی که در بدو امر به ذهن هر خواننده مرتبط با مسائل قضائی
می رسد مسئولین محترم قوه قضائیه و خصوصاً مدیرکل امور شوراها ترتیبی اتخاذ نمایند که قبل از ادامه صدور
ابلاغ اعضاء شوراها نسبت به تنظیم آئین نامه اصلاحی ماده ۱۸۹ با توجه به نکات مذکور اقدام گردد .

